

# متن سخنرانی عبدالله نایبی ریس نهضت آینده افغانستان

## در کنفرانس علمی - سیاسی

### به مناسبت دهساله گی شهادت دکتور نجیب الله

امیزان ۱۳۸۵

۲۳-۰۹-۲۰۰۶

روی سنگت چه نویسم؟  
ای نگهدار سپیدار سپیده  
سالها شد ز رسیدن میگفتی  
رفتنت زود رسید.  
باری ای پیکر گلگونه بگو  
از دل آزردۀ تنگت چه نویسم؟  
روی سنگت چه نویسم؟

#### سخنرانی ویدیویی

#### متن صوتی سخنرانی

رفقای عزیز، هم‌زمان، دوستان و هموطنان گرانقدر،  
گردهمایی امروز ما به خاطر بزرگداشت از خاطره رزمندۀ سرافراز جنبش چپ انقلابی  
افغانستان، دکتور نجیب برپا گردیده است. اجازه دهید از این جایگاه، دروهای آتشین  
و سوگ اندود هم‌زمان انقلابی او را به پیشگاه نامهای آزاده او و دیگر جانباخته گان  
راه پُرافتخار او برای رهایی زحمتکشان افغانستان از چنبرۀ استبداد و بهره کشی،  
تقدیم بدارم. دهسال از جنایت سیاه ترین نیروهای تاریخ افغانستان میگذرد، ولی روز  
تا روز، سیمای آن بزرگمرد پیکارجو همراه با خاطره قهرمانان به خون خفته حزب او،

ح. د. خ. ا. (حزب وطن)، بر برگه‌های تیره تاریخ معاصر کشور روشنایی میبخشد. ما از این روشنایی پاس خواهیم داشت!  
دوستان،

تحلیل و ارزیابی روندها و رویدادهای برهه زعامت رفیق دکتور نجیب برای ما که شرکت کننده گان فعال در آن روندها و رویدادها بودیم مسایل جدی شناختی را همراه دارند. در بخشی از پراتیک سیاسی- اجتماعی بودن، ناگزیر ما را از بخشهای دیگر آن کنار میگذارد. دستیابی به شناخت کامل از تمام پراتیک یک دوران از طریق شهود یا حضور مستقیم، از نگاه تیوریک ناممکن و از نگاه عملی نامقدور است. برای شناختن مقطع تاریخی مورد نظر ناگزیر باید از پیوندهای حضوری دیروز و پرداختهای عاطفی امروز فراتر رویم و تحلیل مان را بر اسناد و شواهد عینی آن مقطع بنیاد نهیم. بازخوانی گذشته از پنجره ذهنیتهای امروزین ما که سوگمندانه هم در پایاب شکستهای سیاسی گروهی و فردی و هم در کارگاه روان افسرده گی مهاجرت گیر افتاده اند، ناگزیر به یک دریافت غیرعلمی خواهد انجامید که برای سمتدهی مثبت و سازنده حرکت آگاهانه اجتماعی- سیاسی امروز ما غیرقابل استفاده خواهد بود.

بازنگری ایدئولوژیک گذشته به این معناست که گذشته بر اساس منافع موقعیت تاریخی امروز یک گروه تفسیر شود و پدیده هایی که با موقعیت اجتماعی- سیاسی و اقتصادی امروز آن گروه همخوانی ندارند و ممکن آن را به مخاطره اندازند، کنار گذاشته شوند. تاریخنگاری ایدئولوژیک طبقات حاکم از اسطوره های باستان و افسانه های «اعجاز» و «معراج» گرفته تا «بابای ملت» سازی و «قهرمان ملی» تراشی امروز، همه از همین نوع بازخوانیهای ایدئولوژیک گذشته است.

جنبش جهانی کارگری به ویژه نظامهای سوسیالیستی دولتی دیروز نیز گاهگاه به بازخوانی توجیه گرانه گذشته خود پرداخته اند. تدوین تاریخ «حزب بلشویک روسیه» تحت نظر فراکسیون حاکم در حزب کمونیست اتحادشوروی، نمونه بارز این نوع تاریخنگاریهای فاجعه انگیز است. دست بردن بر عینیت شواهد تا جایی پیش میرفت که حتی حضور برخی از افراد را از فوتوهای دسته جمعی حذف میکردند!

در مقیاس بازمانده های حزب دیروزی خودما نیز نمونه های اسف انگیزی از «نقل کردن رویدادها» مییابیم. برخی رهبران حزبی دیروز و شماری از سپهداران شکست خورده

چنان روایت‌هایی از چشم‌دیدها و عملکردهای دیروزِ خود ارایه میدارند که بیشترین به توجیه آن عملکردها یا به تصفیه حسابهای به سر نرسیده میمانند تا به بازگویی راستینِ رویدادها و تحلیل چگونه گیِ بروز آنها.

دوستان، رفقا،

اگر ما شهامتِ فکری و فرهنگیِ قد برافراشتن در برابرِ تاریخ را نداشته باشیم و گذشته خود و دیگران را فارغ از پیوندهای عاطفی، تباری، اندیشه‌یی و سیاسی دیروز و امروز خود نبینیم، هرگز شایسته گیِ تداومِ فعالیت اجتماعی را در راستای دفاع از بشرِ مظلوم نخواهیم داشت.

بررسی گذشته حزبِ دموکراتیک خلق افغانستان نیازمند داشتن یک اسلوبِ علمی شناخت است تا با تکیه بر آن، خود در زندانِ ذهنیگریهای ویرانگرِ خود نیفتیم. فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی دیروزِ خود را باید از منشورِ بیرحمِ نقد عبور دهیم، بر اشتباهها و کجرویهای خود و دوستانِ خود انگشت بگذاریم و حقانیتِ اقدامهای مخالفان و دشمنانِ خود را متبازر بسازیم. تنها با چنین شیوه بیست که در دام «بُتسازیهایی مذهبی وار» نخواهیم افتاد و "تحلیل گذشته" را در خدمت سمتدهی روشن و سازنده امروز، قرار خواهیم داد.

رفقای عزیز،

از آنچه گفتم چنین برمی آید که ناگزیریم دوره زعامت رفیق دُکتور نجیب را در متن جنبشی بررسی کنیم که قانونمندیِ پیدایی سیاستها و روشهای سیاسی - نظامی دوره نامبرده را در خود داشت. زنده گی و فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تار و پودِ اساسیِ متن جنبش نامبرده را میسازند. پس ضرورتِ آن است تا کمی به عقب برگردیم و پیش از طرح "مصالحه ملی" به بررسی ماهیت تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پردازیم.

ح. د. خ. ا. به حیث شاخه‌یی از جنبش جهانی کارگری، در وجود یک سازمان واحد چند ملیتی، از زحمتکشان و روشنفکران آگاه، باورمند به جهانبینی علمی پا به عرصه وجود گذاشت. ح. د. خ. ا. با شهامتِ کم‌نظیر در تاریخ کشور، راه پیکار انقلابی را در پیش گرفت، عقبمانی و حشتناک، بیعدالتیِ طاقت فرسا و فقرِ جانکاهِ جامعه را نشان داد، مناسباتِ فرتوت خانسالاری و بهره کشی بیرحمانه از دهقانان و دیگر زحمتکشان

را افشا کرد، نظام استبدادی شاهی را به حیث حامی فرادستان موردِ نکوهش قرار داد، شیوه‌های جدید مبارزهٔ اندیشه‌یی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را برای وارheidن از زیرِ گرانبازِ ایدیالوژی فرتوت قرون وسطایی و اخلاقیاتِ منحط مربوط به آن، ترویج کرد؛ در جهتِ استقرارِ دموکراسی و آزادی بیان پیوسته تلاش کرد؛ از تثبیتِ جایگاه شایستهٔ زن در تمام ابعاد زنده گی جامعهٔ افغانی دفاع کرد؛ برابری حقوق خلقها و ملیتها را هم در مقیاس ملی و هم در سطح بین‌المللی به حیث یک اصل عدول ناپذیر پیش کشید تا به هرگونه ستم و اجحافِ ملی پایان بخشیده شود؛ انترناسیونالیزم زحمتکشان را در برابرِ سرشت تجاوزگرانهٔ امپریالیزم و سرمایهٔ جهانی قرار داد و پیوسته از صلح در برابرِ سیاستِ جنگِ افروزانة ارتجاع جهانی دفاع کرد.

ح. د. خ. ا. با برنامهٔ دگرگونساز و با پراتیکِ انقلابی خود از همان آغاز در محراقِ دشمنی نیروهای سیاهِ ارتجاع داخلی، منطقه‌یی و جهانی قرار گرفت.

در جریانِ واکنش به جدی‌ترین حملهٔ ارتجاع، حزب به احرازِ قدرت سیاسی نایل گردید. ضرورت و چگونه گی احرازِ قدرت خود مسألهٔ بیست که هنوز جنبش دموکراتیک به آن پاسخ نداده است و نیازمند یک بازسنجی جدی میباشد. حاکمیتِ ح. د. خ. ا. هنگامی به وقوع پیوست که عناصر ترکیبی جنبش عمومی دموکراتیک کشور در مراحل گوناگونِ رشد خود قرار داشتند:

\_ از نگاهِ اقتصادی، مطالبات و نیازمندیهای زحمتکشانِ شهر و روستا فاقدِ میکانیزمهای دسته جمعی تبارز بودند. مناسبات اقتصادی حاکم در ذهن زحمتکشان مورد سوال قرار نگرفته بودند و سازمانهای صنفی دفاع از منافع آنان وجود نداشتند.

\_ از نگاهِ اجتماعی، عقبمانده ترین مناسبات، عنعنه ها و اخلاقیات در شهر و روستا حاکم بودند و حتی «سنتگرایی» به حیثِ یک ویژه گی والای ملی موعظه میگردد. «عطالتِ اجتماعی» با پویایی برنامه های انقلابی ح. د. خ. ا. ناسازگار بود. اعضای ح. د. خ. ا. خود در بطن همین عنعنه ها و اخلاقیات زنده گی میکردند و چی بسا که ناآگاهانه مُقید آنها بودند.

\_ از نگاهِ فرهنگی، میزانِ سوادِ عمومی، کشور را در شمارِ عقبمانده ترین کشورهای جهان قرار میداد.

\_ از نگاهِ اندیشه‌ی، حاکمیتِ مطلقِ ایدئولوژی مذهبی بر اذهانِ مردمِ جامعهٔ افغانی را از در بسته‌ترین جوامع آن زمان ساخته بود. این در بسته‌گی تا جایی بود که بعدها حتی برخی مقامهای حزب- دولت، جهانبینی علمی دورانِ ما را «ایدئولوژی بیگانه و وارداتی» قلمداد کردند!

\_ و اما از نگاهِ سیاسی، ح. د. خ. ا. و دیگر سازمانهای چپ، دموکراتیک و تحول طلب، بخشِ بزرگِ «وضعیتِ سیاسی» کشور را اشغال کرده بودند.

بدین گونه در ساختار جنبش انقلابی- دموکراتیک، تناقضِ بنیادینی وجود داشت: ناهمخوانی انکشاف و رشد روندهای دموکراتیکِ اقتصادی- اجتماعی، فرهنگی و اندیشه‌ی با روندِ سیاسی. این ناهمخوانی باعثِ تناقض در حرکتِ کُل جامعه گردید. سرعت گرفتن روندِ سیاسی از طریق انتقالِ حاکمیتِ دولتی به ح. د. خ. ا. باعث تشدید دوری و بیگانه‌گی چهار روندِ اولی از روندِ سیاسی گردید و تحولاتِ سیاسی از وضعیتِ عینی جامعه جدا گردیدند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان با احراز قدرتِ سیاسی در دولت مدغم گردید. ادغام ح. د. خ. ا. در دولت دو توضیح دارد:

\_ یک، از نگاهِ خودِ «وضعیتِ سیاسی»: عدم وجود پلورالیزمِ سیاسی و تصاحبِ کامل وضعیتِ سیاسی، حزب واحدِ حاکم را در دولت مدغم میسازد. تمام وضعیتِ سیاسی را در اختیار داشتن، ضرورتِ جدایی از حاکمیت را منتفی میسازد. این پدیده در تمام نظامهای تک‌حزبی، چپ سوسیالیستی و مترقی، چپ فاشیستی و ارتجاعی، به طورِ یکسان رخ داده است، چون نتیجهٔ قانونمندِ در اختیار داشتنِ کامل وضعیتِ سیاسیست؛

\_ دو، از نگاهِ جدا شدنِ روندِ سیاسی از دیگر روندهای زنده‌گی جامعه: یگانه تکیه‌گاهِ عینی حزب، دولت قرار گرفت.

در هفتمِ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی. با آمیزشِ ح. د. خ. ا. با دولت، روندِ زدایشِ استقلالِ حزب به حیث یک سازمانِ مستقلِ سیاسی آغاز گردید و ساختارِ جدیدی در عرصهٔ سیاسی کشور به نامِ حزب- دولتِ دموکراتیک افغانستان عرضِ وجود کرد. پدیداری این ساختار جدید در چوکاتِ نظامِ تک‌حزبی، برون از ارادهٔ سیاسی این یا آن رهبر یا

گروه صورت پذیرفت. این نکته ما را در درک ناکام ماندن سیاست مصالحه ملی یاری میرساند.

ساختار جدید سیاسی- اداری فاقد تکیه گاه بالفعل طبقاتی و فاقد پایگاه بی میانجی اجتماعی- اقتصادی بود. در بیرون از این ساختار، چهار عرصه دیگر (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدیالوژیک) یا تحت تسلط کامل ارتجاع بودند یا دست کم به سود آن عملکرد داشتند. این چهار عرصه، هژمونی سنتی ارتجاع را ضمانت میکردند. بروز تضاد بین قدرت مرکزی (در وجود حزب- دولت دموکراتیک) و هژمونی سنتی ارتجاع در اطراف، تعیین کننده سیر رویدادهای بعدی در جامعه افغانی گردید. رهبری ح.د.خ.ا. با احراز حاکمیت، استراتژی " جبهه متحد ملی " را با سهل انگاری عاقبت نیندیشانه بی کنار گذاشت.

حاکمیت مرکزی در تلاش شد تا رشد روندهای دموکراتیک اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اندیشه بی را شتابان سازد و از این طریق پایگاه اجتماعی و طبقاتی خود را گسترش داده، به نوعی هژمونی در جامعه دست یابد. ارتجاع داخلی به یاری ارتجاع منطقه و امپریالیزم تلاش ورزید تا با تکیه بر هژمونی سنتی خود، در برابر قدرت مرکزی و سیاستهای آن به مقاومت پرداخته، آهسته آهسته ساختارهای سیاسی- نظامی خود را جهت رویارویی با قدرت مرکزی برپا دارد. ارتجاع سازمانیافته به کمک خارج، توانست جلو تحقق کامل برنامه های حزب- دولت دموکراتیک را بگیرد و در برابر آن یک « ضد قدرت » را به وجود آورد.

در بُعد بیرونی، ح.د.خ.ا. به حیث عضو خانواده احزاب کارگری جهان با مدغم شدن در دولت، پیوندهای تازه بی با حزب- دولتهای سوسیالیستی آن زمان یافت. حضور نظامی اتحاد شوروی در کشور، حزب- دولت دموکراتیک افغانستان را ماهیتی فرا- ملی داد. ضد انقلاب با پیوند خوردن با امپریالیزم نیز ماهیت فرا- ملی یافت. بدین گونه تنش بنیادی در کشور زیر چتر دو عنصر فرا تعینی- از یکسو اردوگاه سوسیالیزم دولتی و از سوی دیگر امپریالیزم- در فضای جنگ سرد عمل میکرد.

تلاش حزب- دولت شوروی در جهت استقرار مناسبات جدید جهانی و برونرفت از جنگ سرد ناگزیر «میکرو پروسه» افغانی را مورد سوال قرار میداد. اتحاد شوروی با ابراز آماده گی به پایان بخشیدن به حضور نظامیش، سیاست رفع تناقض در افغانستان

را مطرح کرد، ولی امپریالیزم که عقبنشینی اردوگاه سوسیالیزم دولتی را دقیق دریافته بود هیچ گونه عقبنشینی را نپذیرفت.

عقبنشینی شوروی در افغانستان یا بهتر بگوییم «رفع یک شبه پیشروی ناسنجیده»، حزب- دولت دموکراتیک افغانستان را در برابر مسایل جدیدی قرار داد. شوروی همان گونه که سیاست تشنجزدایی، پایان جنگ سرد و تفاهم شرق و غرب را در مقیاس جهانی مطرح کرد، در افغانستان نیز خواهان شرایطی شد که ضامن ثبات سرحدات جنوبیش گردند.

جنگ که بیشتر از پیش عرصه استفاده سلاحهای مدهشتر میگردید، زنده گی جامعه را کاملاً فلج ساخته بود و مانع تحقق سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حزب - دولت به سود زحمتکشان میگردید. در درون حاکمیت نیز نشانه های جدیی برای پایان بخشیدن به جنگ به ملاحظه میرسید. از نگاه سیاسی- نظامی، ثبات تناسب قوا بین حاکمیت و اپوزیسیون و عدم برتری یکی بر دیگری، راه حل نظامی را نامقدور میساخت.

چگونه گی مذاکره ها بین مقامهای شوروی و افغانی در رابطه با برگشت قوای شوروی و اتخاذ سیاست جدید به همه گان آشکار است.

پس سیاست مصالحه ملی به حیث یک ضرورت عینی، در چوکات مناسبات جدید جهانی بین شوروی و غرب مطرح گردید. از تزیسهای دهگانه تا تعویض رهبری، همه در خط همین سیاست جدید صورت پذیرفت.

دستیابی به یک توافق ملی برای برونرفت از جنگ و ایجاد یک حکومت ائتلافی، شعارهای جالبی بودند که با ساختار تضاد بین حزب- دولت دموکراتیک و ضد انقلاب سازمانیافته نمیخواندند. در آن هنگام چنین تصور میشد که ح.د.خ.ا از حاکمیت سیاسی کنار میروند و مرحله عبوری برای ایجاد یک حکومت ائتلافی چی از طریق نماینده گی مستقیم دو طرف، چی از طریق انتخابات عمومی، به وجود می آید. تمام این سیاست بر بنیاد یک پندار استوار گردیده بود که گویا ح.د.خ.ا یک ساختار سیاسی جداگانه از دولت افغانستان است و میتواند از آن خارج شود! رفیق دکتور نجیب در کنگره اساسگذار حزب وطن چنین اعتراف کرد: «پلینوم ماه جدی ۱۳۶۵ ...

از طریق اراییه برنامه منسجم درباره مشی مصالحه ملی.. راه زنده گی ، صلح ، تفاهم ملی و دموکراسی را برگزید. باید در برابر شما... اعتراف کنم که برای رهبری حزب ، سوق دادن حزب در مسیر تفکر و برخورد جدید خالی از دشواریهای توانفرسا نبوده است ...

زمانی که ما راه مصالحه ملی را ، راه نامکشوف اما ضروری خواندیم ، اظهار داشتیم که اجزای این سیاست را با درس گرفتن از حقایق زنده گی جامعه ما آن طوری که واقعاً است ، نه آن طوری که تصور میشود ، تکمیل کنیم... هنگامی که گفتیم سیاست مصالحه ملی ، سیاست در حال ایجاد است و فقط میتواند ثمره تجارب ، استعداد و خلاقیت توده های حزبی و اراده همه وطندوستان افغان باشد، انواع مختلف موضعگیریهای سیاسی و عدم درک ، ظاهر گردید و مبارزه بین سیاست جدید و روان گذشته آغاز گردید. (تکیه ازماس) برای عده یی از اعضای حزب که در طی سالها، غلبه نظامی برمخالفان را یگانه راه پیروزی اندیشه های خویش تلقی میکردند، دشوار بود که مفهوم مبارزه صلح آمیز و دیالوگ سیاسی را درک کنند.

برای برخی از اعضای حزب که قدرت را بلا متنازع در اختیار داشتند و مغرورانه به کرسیها تکیه زده بودند ، دشوار بود درک کنند که حاکمیت به مردم تعلق دارد و مردم در خارج حزب نیز زنده گی و کار میکنند. آنان نیز باید در همه امور دولتی به طور متساوی حقوق با حزبیها سهیم گردند و قدرت با آنان بر مبنای معیارهای دموکراسی تقسیم گردد.

برای آنانی که سالها حق موجودیت سازمانها و احزاب سیاسی دیگر را نفی کرده بودند و فقط در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند ، دشوار بود که با همین سازمانها و احزاب مشترکاً کار کنند و یا موجودیت آنها را تحمل کنند ...»

در این داوری رهبر حزب- دولت آن روزگار به ساده گی درمیابیم که مسأله صرف در بعد ذهنی آن در مفهوم «روان گذشته» مطرح میگردد. با آنکه وی روی کنار نرفتن رهبران و افراد حزبی از کرسیهای دولتی انگشت انتقاد میگذارد ولی فراتر از آن نمیروند، چون خود نیز در چوکات «روان گذشته» می اندیشید یعنی حزب را پدیده یی



جدا از دولت آن روزگار میپنداشت و کنار نرفتن افراد را یک حادثه خودخواهانه و «روانی» تلقی میکرد.

مصالحه ملی بر بنیاد پیش فرض جدایی حزب از دولت مطرح گردیده بود که در نتیجه آن حزب به حیث یک سازمان سیاسی در رقابت سیاسی با سازمانهای مجاهدین، برای کسب قدرت سیاسی مبارزه مسالمت آمیز میکرد. ولی چنین سازمان مستقلی دیگر وجود نداشت! زمانی که هفتاد در صد اعضای حزب در قوای مسلح کشور تنظیم بودند و بیش از بیست در صد آنها در ارگانههای دولتی، چگونه میشد حزب را سوای دولت مطرح کرد. طرف درگیر به ساده گی دریافته بود که طرح مصالحه ملی فاقد بنیاد عملی است. نشانه دیگر عدم توجه به ماهیت همگون حزب و دولت در یک ساختار واحد شبکه یی، تعجب رهبری وقت از واکنشهای نظامی بخشی از حزب بود.

رفیق دکتور نجیب در ۳ میزان ۱۳۷۰ گفت: «بعضی رفقای حزبی ما در برابر ما چنین موضع را گرفتند حتی برای این که این سیاست به ناکامی گراییده شود، کودتایی هم علیه ما صورت گرفت.»

چرا در برابر سیاست یک حزب کودتا صورت گیرد؟ این در صورتی ممکن است که هر دو ساختار، یعنی حزب و دولت، از یک ماهیت و سرشت باشند. حزب، دولت باشد و دولت، حزب! تنها در چنین صورتی طرح یک سیاست و عکس العمل نظامی عین ماهیت را میداشته باشند. آنچه را رهبری حزب- دولت وقت نمیتوانست ببیند ماهیت یگانه حزب و دولت در وجود یک ساختار واحد سیاسی- اداری به نام حزب- دولت بود. پس از فروپاشی سوسیالیسم دولتی، آشکارا درمیابیم که «مصالحه بین المللی» از یک سو و «مصالحه ملی» از سوی دیگر به فروپاشی طراحان آنها انجامید چون بر بنیاد برداشتهای ذهنی از واقعیتهای نظامهای طرح کننده پیش کشیده شده بود.

پس در کدام صورت سیاست مصالحه ملی میتواندست به حیث یک بدیل برای برونرفت از وضعیت آن روزگار مطرح شود؟ در صورتی که فرصت کافی و زمینه های لازم برای عملیه معکوس احراز قدرت توسط ح.د.خ.ا به وجود می آمد. رهبری حزب- دولت، به طور آگاهانه و برنامه ریزی شده پروسه آنچه را که میشود «دولت زدایی حزب» خواند به طور جدی آغاز میکردند. آگاهترین و وفادارترین پیکارجویان را در یک سازمان

رزمنده بر اساس اصول و موازین یک حزب مُدرنِ واقعاً دموکراتیک، مجهز با جهانبینی نقاد زحمتکشان، گسسته از "سنتهای سربازخانه یی حزبی"، بنیافته بر اساس انتخابات سری مقامات، تحت رهبری دسته جمعی، متحد میساختند و گام به گام، دولت را تخلیه میکردند. تنها رهبری سیاسی بر دولت را تا هنگام تحقق روند مصالحه حفظ میکردند و از نگاه ساختاری، استقلال سیاسی و سازمانی حزب را مستحکم میساختند. این روند رویکرد به اصالت اندیشه یی، طبقاتی، سیاسی و سازمانی ناگزیر با یک تصفیۀ جدی همراه میبود که از پی آن از یک سو یک سازمان رهبری کننده سیاسی با زنده گی درونی دموکراتیک، شکل میگرفت و از سوی دیگر یک نیروی مترقی میانجی در دستگاه دولت و در اطراف آن باقی میماند. این نیروی مترقی به حیث پیوستگاه مصالحۀ ملی، وظایف مرحلۀ عبوری را به سر میرسانید.

کنگرۀ مؤسس حزب وطن در واقعیت امر تلاشی بود تا معضلۀ جدا شدن حزب از دولت را حل کند. کارگزاران آن کنگره، فاصله گرفتن از اصول بنیادی ح.د.خ.ا را برای ایجاد یک حزب جدید جدا شده از دولت، یگانه راه ایجاد یک سازمان سیاسی مستقل پنداشته و ظهور «حزب وطن» را اعلام داشتند.

اسناد اساسگذاری «حزب وطن» تقریباً چهارسال بعد از اعلام مشی مصالحۀ ملی به تصویب رسیدند. اسناد نامبرده صرف به حیث اسناد باقی ماندند.

اعلام رسمی انحلال حزب د.خ.ا و ریشه نگرستن حزب جدید وطن به جای آن - البته سوای ظواهر و فورمالیزم مادی - فنی دفترداری حزب و اشتغال ماموران حزبی - سیاست مصالحۀ ملی را که با حُسن نیت و به حیث یک بدیل جدی برای استقرار صلح، ثبات اجتماعی و برونرفت از وضع اسفبار اقتصادی کشور مطرح گردیده بود، فاقد چشم انداز نیروی رهبری کننده سیاسی ساخت. البته تلاشهای آگاهانۀ ویرانگر شماری از رهبران و برخی حلقات حزبی - دولتی، تسلط فضای بی اعتمادی، تسلیمی برخی رهبران و نظامیان به احزاب جهادی، حزب - دولت دموکراتیک را از درون چنان ضعیف کردند که یگانه پیامد عملکرد تناسب قواء، فروپاشی آن بود. ما امروز میتوانیم این حکم را صادرکنیم چون در موقعیت «ما بعد واقع» قرار داریم و فروپاشی بسا از نظامهای تکحزبی به شمول "اردوگاه سوسیالیزم واقعی" را در عقب خود داریم.

پس سیاست مصالحة ملی در صورتی امکان تحقق مییافت که یک نیروی رزمنده سیاسی، سوای دولت، شکل می‌گرفت و پیشرفته ترین بخشهای جامعه را در اطراف خود متشکل و متحد میساخت و از طریق چنین انقطابی مصالحة را بر نیروهای جنگ تحمیل میکرد. تشکل چنین نیرویی باید بر اساس اصول، موازین و اندیشه‌هایی صورت می‌پذیرفت که به مفهوم «مصالحة» ضرورت می‌افتاد ورنه ایجاد یک سازمان سیاسی از گونه سازمانهای آن سوی انقطاب، خود فی‌نفسه، ضرورت مصالحة را رفع میکرد. در این صورت مصالحة نی، بل باید از همسویی و همسانی سخن رانده میشد.

رفقای عزیز،

تحلیل گذشته ما، در مقام یک روایت ساده نیست. این تحلیل درد انگیز یاری رسان جدی امروز ما در امر از سرگیری مبارزه به سر نرسیده ماست.

جا دارد در این جا سخنان رفیق دکتور نجیب را در هنگام برگشت آخرین سربازان شوروی، نقل کنم. وی خطاب به حزبیها گفت:

«اعضای جانباز ح. د. خ.!!

با صفوف متحد و فشرده به خاطر دفاع از وطن و مردم آماده شوید. شما که وارث بهترین سنن آزادیخواهی و وطندوستی استید، نگذارید تا دشمنان تاریخی مردم افغانستان در صفوف یکپارچه شما رخنه ایجاد کند. روح خدمتگزاری به مردم زحمتکش وطن را تقویه نموده، با دفاع قاطع از تمامیت ارضی، استقلال و وطن دوستداشتنی ما برای مردم شریف افغانستان، خدمت نمایید. حزب شما که در طول ۲۴ سال مبارزه جانبازانه علیه ارتجاع، استبداد، ظلم و بیعدالتی رزمیده است، شما را به دفاع قاطع و مسلحانه از منافع مردم و وطن، استقلال و تمامیت ارضی آن میطلبد. با پیوستن به صفوف قوای مسلح ج. ا. نیروی رزمنده گی و اتوریتته خانواده بزرگ حزب خویش را ارتقا بخشید.

شما که وارثان بلااستحقاق تمام جان نثاران و فداییان نسلهای گذشته وطن میباشید، در برابر آزمون بزرگ قرار گرفته اید. با دل گشاده، با قلب لبریز از عشق به میهن، با تحمل انقلابی و با مشت پولادین در برابر غاصبان آزادی، وطنفروشان و آدمکشان

قطاع طریق ، به پا خیزید و در عمل خود به مردم و جهانیان قناعت دهید که شما خدمتگزاران متواضع مردم خود هستید و میتوانید از منافع علیای وطن و مردم خود دفاع کنید.»

رفقا،

شانزده سال تمام از آن خطاب میگذرد ولی - دریغا! - ذره یی هم از امروزی بودن آن سخنان کاسته نشده است. ما جداً ضرورت داریم تا امروز خود را که نتیجه دیالکتیکی گذشته و آمیزه تمام تاریخ موجودیت ماست مورد تحلیل علمی قرار دهیم. آشکار است که آن «خانواده بزرگ حزبی» دیگر وجود ندارد. بخشهایی از آن نه مصالحه ، بل ، کاملاً در خدمت ارتجاع و امپریالیزم قرار گرفتند. اکثریت رهبران آن «خانواده» دیگر با مفاهیم انقلاب و انسان زحمتکش بیگانه گردیده اند. ولی خوشبختانه بخش عظیمی از پیکارجویان صدیق راه آرمانهای آغازین حزب. د. خ. ا. هنوز در سنگر دفاع از منافع بشر مظلوم زانو زده اند و با تمام بار روان افسرده گی مهاجرت، تحقیر زورمندان و مهاجرپذیران و زنده گی فقیرانه ، درفش آزاده گی شهدای راه انقلاب را برافراشته نگهداشته اند و هنوز وظایف انقلابی خود را به سرنارسیده تلقی میکنند. نهضت آینده افغانستان در راستای همین وظایف پا به عرصه وجود گذاشت و اینک با سرافرازی ، مبارزه پُردامنه انقلابی را به سود مردم زحمتکش افغانستان ادامه میدهد. ما یکباردیگر ثابت ساختیم که تاریخ راستین به هیچ وجه «تاریخ پیروزمندان» نیست و شکست جنبش ما به هیچ وجه دلیل حقانیت دشمنان آن نبوده و نخواهد بود!

کارزار گسترده جعل و دروغ ارتجاع سیاه و امپریالیزم علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حزب وطن به یک «جنون انتقامجویانه» میماند تا باشد زبونی و کوچکی تاریخی خود را در برابر عظمت پیکار سرسپرده گان راه آزادی و عدالت اجتماعی ، کتمان کنند.

بدا به حال ملتی که جانی را برایش «قهرمان ملی» میتراشند!

بدا به حال فرهنگی که در دامان آن به نام یک «بیسواد جهادی» کنفرانس بین المللی علمی برپا میدارند! و بدا به حال جنبش دموکراتیکی که در برابر این اقدامهای شرم آور سکوت میکند!

رفقا،

در وضعیت کنونی که افغانستان در چوکات جهانی شدن سرمایه داری، تحت اداره مستقیم امپریالیزم قرار گرفته است و نیروهای حاضر در عرصه سیاسی، عمدتاً به ارتجاع تعلق دارند، اساسگذاری یک سازمان نیرومند و بزرگ دموکراتیک به منظور دفاع از منافع توده ها و ارایه یک الترناتیف مترقی و دموکراتیک، به یک مسأله حیاتی کشور مبدل شده است. نهضت آینده افغانستان اصول نهادی چنین سازمان را در طرحهای مرامنامه و اساسنامه حزب مردم افغانستان ارایه کرده است. ما برآنیم که حزب مردم افغانستان به مثابه ادامه دهنده راه آرمانهای دموکراتیک و انقلابی مردم افغانستان، صفحه نوینی در تاریخ معاصر کشور خواهد گشود و بر بنیاد دستاوردهای جنبش پیشرو جهانی در عرصه های اندیشه یی و سیاسی و با درسگیری از تجارب ساختمان و شکست سوسیالیزم دولتی، با روحیه پیگیر نقاد، به دفاع از انسان زحمتکش خواهد پرداخت. «حزب مردم افغانستان» تحلیل‌های اجتماعی-اقتصادی خود را از جامعه افغانی بر بنیاد وضعیت عینی آن تدوین کرده، هرگونه دنباله روی سوژکتویستی را از دیگر احزاب و سازمانها مردود خواهد شمرد و جهانبینی را در مقام یک راهنمای تیوریک، یاری رسان حزب در عرصه شناخت جامعه و پراتیک اجتماعی قلمداد خواهد کرد، نی یک نسخه از پیش تدوین شده برای سمتدهی جامعه به سوی نظام فارغ از بهره کشی. ما برآنیم که چنین حزبی نباید هیچ گاهی جهانبینی خود را بر دولت و جامعه تحمیل کند و از آن یک "ایدیالوژی رسمی دولتی" بسازد. شرکت آگاهانه توده ها در روندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شرط اساسی تحقق تحولاتی مترقیست. حزب نباید خود را جانشین توده ها بسازد، بل به حیث یک سازمان سمتدهنده، در متن حرکت‌های مردم عمل کند. تنها از طریق ایجاد چنین سلاح سیاسی میتوانیم به طور مؤثر در خدمت مردم زحمتکش افغانستان قرار گیریم و آرمانهای جانباخته گان گلگون کفن جنبش را به تحقق برسانیم.

- خاطرۀ گرامی رفیق دکتور نجیب و دیگرشهدای حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای همیشه در حافظه فردی و گروهی ما ماندگار است.

- ما با از سرگیری پیکار مقدس آنان در برابر شکوه کارنامه های شان ادای احترام  
میکنیم!

- به پیش به سوی اساسگذاری «حزب مردم افغانستان»!

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)